

بیکاری و راه مبارزه با آن

سامانی

بیست پنجم فرورین هشتاد و هفت

بیکاری یکی از معضل های واقعی نظام سرمایه داری است که از ذات این نظام سرچشمه می گیرد و علت اصلی آن ربطی به راهکارها و سیاست های رژیم های گوناگون سرمایه داری ندارد. این راهکارها و سیاست ها فقط می تواند در شدت وضعف بیکاری و بیکار سازی ها تاثیر داشته باشد. علاج بیکاری در چهارچوب سرمایه داری توهمی بیش نیست. سرمایه برای کسب هرچه بیشتر سود و سودآوری و شرایط لازم آن یعنی گسترش سرمایه و پیش ریز و بازتولید آن راهی جز تشدید استثمار نیروی کار ندارد. یکی از راه های این تشدید استثمار، افزایش بارآوری کار از طریق استفاده از تکنولوژی پیشرفته است و معنی استفاده از تکنولوژی پیشرفته در چهارچوب سرمایه داری نیز چیزی جز بیکاری کارگران نیست. وقتی سرمایه دار برای راه سازی به جای بیل و کلنگ از ماشین های مدرن راه سازی استفاده می کند طبیعی است که تعداد زیادی از کارگرانی که تا دیروز جاده را با بیل و کلنگ می کردند کار خود را از دست می دهند و بیکار می شوند. روشن است که اشکال از ماشین نیست و این نیاز سرمایه به سود بیشتر و انباشت سرمایه است که کارگر را بیکار می کند.

اما بیکاری به عنوان معلول گرایش ذاتی سرمایه، در شرایط و اوضاع گوناگون شکل های مختلف به خود می گیرد. مثلا اگر سودآوری اقتضا کند سرمایه دار به سرعت از یک رشته تولیدی یا خدماتی به رشته دیگر می رود و خیلی راحت کارگران قبلی خود را بیکار می کند تا در رشته جدید تعداد کمتری کارگر قراردادی و ارزان تر استخدام کند. همچنین اگر دولت به عامل دست و پاگیری برای سودآوری سرمایه تبدیل شود نقش دولت در سرمایه گذاری کمتر می شود و در عوض نقش آن به عنوان تدارک کننده زمینه های لازم برای پیش ریز و بازتولید سرمایه، تقسیم کار، اداره بوروکراسی و تقویت ارتش و ماشین سرکوب برجسته تر می گردد. در اینجا است که خصوصی سازی پیش می آید. یکی از اهداف خصوصی سازی، ایجاد رقابت بین سرمایه داران است. اما همان گرایش ذاتی سرمایه به کسب سود هرچه بیشتر باعث می شود که سرمایه های بزرگ سرمایه های کوچک را زیر پا له کنند و خود تبدیل به کارتل ها و تراست های انحصاری بزرگ شوند. اینجا است که مرتب می شنویم فلان کارخانه ورشکست شده و کارگرانش بیکار و دردآور در این میان آن است که این ستیز درون سرمایه رقابتی را هم به ما کارگران تحمیل می کند. ما نیز برای یافتن کار با یکدیگر رقابت می کنیم و همین رقابت است که تفرقه بین ما کارگران را تشدید می کند. کارگر بیکار با کارگر بیکار رقابت می کند و برای رفتن به سرکار نازل ترین شرایط کارفرما را می پذیرد و کارگر شاغل هم دودستی به کارش می چسبد و برای حفظ این کار تن به هر خفتی می دهد، غافل از این که این شتر بالاخره در خانه او نیز خواهد خوابید، به قول معروف آسیاب به نوبت.

تا اینجا بحث مختصری بود درباره علل بیکاری. اما در مقابل این پدیده سرمایه داری چه کار باید بکنیم؟ چه راهکاری

برای زندگی و زنده ماندن داریم؟ چه کار کنیم برای آن که خانواده هایمان از هم نپاشند؟

اولین کاری که به نظر می رسد ایستادن و اعتراض کردن به بیکاری است. البته غیر از این هم نبوده است: به انبوه اعتصاب ها، اعتراض ها، تجمع ها، تحصن ها، راه پیمایی ها، جاده بستن ها و... نگاه کنیم، از کارخانه های قزوین و شمال و آذربایجان گرفته تا تهران و کردستان و لرستان و خوزستان و فارس و سیستان و خراسان و... اما واقعیت تلخ این است که این همه مبارزه جز یک سری دستاوردهای کوچک حاصل دیگری نداشته است و باز هم در بر همان پاشنه قدیم می چرخد. این مبارزات همه پراکنده بوده و از هم جدا. حلقه های زنجیر این اعتراض ها از هم گسیخته بوده. برای آن که این همه اعتصاب و تجمع و تحصن و... دستاورد مهمی داشته باشند این حلقه های از هم گسیخته باید به هم بپیوندند. اما اگر فقط در حد این کلی گویی بمانیم هنوز چیزی نگفته ایم. باید روشن کنیم که منظور ما از این حلقه های پراکنده کدام است؟ آیا منظور فقط حلقه های پراکنده مبارزه علیه بیکاری است؟ در این صورت، باید پرسید که آیا بدون مبارزه با دیگر عوارض سرمایه داری می توان بیکاری را از میان برداشت یا دست کم آن را کاهش داد؟ پاسخ آشکارا منفی است. بنابراین منظور از به پیوستن حلقه های پراکنده مبارزات کارگران فقط متحد و متشکل کردن مبارزه علیه بیکاری نیست. اعتراض علیه بیکاری اگر با مبارزه برای حفظ کار و این یکی اگر با اعتصاب برای افزایش دستمزد و لغو قرارداد موقت و بیمه بیکاری و این ها اگر به مبارزه برای آزادی کارگر زندانی و... پیوند نخورند هیچ کدام به نتیجه مطلوب نخواهند رسید. تمام این حلقه های پراکنده مبارزه باید در یک ظرف تشکیلاتی سراسری متحد شوند و طبقه کارگر به صورت یک طبقه متشکل در مقابل سرمایه بایستد. تشکل واقعی کارگر حول مبارزه برای همین مطالبات است که شکل می گیرد و قوام می یابد و تکامل پیدا می کند. در این ظرف است که کارگران از مطالبات کوچک به مطالبات بزرگ تر می رسند. پویندگی و زندگی آن ها در این است که در یک تشکل سراسری متحد شوند. در این تشکل، یکی کار دارد و دیگری بیکار است و دنبال بیمه بیکاری، یک بخش می خواهد دستمزدش زیاد شود بخش دیگر می خواهد قرارداد موقت اش به قرارداد دائم تبدیل شود و الی آخر. اما همه این کارگران پشت به پشت هم می دهند و یک بار برای آوردن کارگران اخراجی به سرکار، بار دیگر برای بیمه بیکاری، بار سوم برای لغو قرارداد موقت، و بار چهارم برای افزایش دستمزد مبارزه می کنند. پیداست که در این حالت نیروی کارگران برای رسیدن به هر مطالبه صدچندان می شود، و کیست که نداند در مبارزه طبقاتی نیروی متشکل هر طبقه است که تعیین می کند کدام طبقه پیروز است.

اما برای رسیدن به این تشکل سراسری که اساس آن از ضدیت با سرمایه داری نشأت گرفته باشد از چه راه هایی باید گذشت، راهکارهای عملی ایجاد آن کدام است، و با چه رویکردهایی باید مرزبندی کرد؟ صرف داشتن تشکل کافی نیست. تشکلی که تا مغز استخوان با راه و روش های سرمایه عجین شده باشد خیزش های کارگری را دوباره در باتلاق سرمایه داری فروخواهد برد. نمونه بارز این تشکل ها اتحادیه های کارگری اروپا و آمریکا است که ظاهراً میلیون ها کارگر در آن ها وجود دارند اما نه تنها در کنار کارگران نیستند بلکه در سر بزننگاه های مبارزه درست برضد کارگران عمل می کنند. طبیعی است که تشکلی که اساس آن در ضدیت با سرمایه داری و رابطه اجتماعی سرمایه شکل گرفته است باید با این گونه ها سندیکاها و اتحادیه ها که در چهارچوب سرمایه داری و رابطه اجتماعی سرمایه تلاش می کنند مرزبندی داشته باشد و این مرزبندی را با حزب سازی های خارج از توده کارگرنیز حفظ کند.

در مورد راه های رسیدن به تشکل سراسری و ضدسرمایه داری طبقه کارگر نیز نباید کلی گویی کرد. به نظر می رسد که راه درست این باشد که کارگران ابتدا در حوزه کاری و فعالیت خود حول مطالبات خود متشکل شوند و سپس این جمع ها و تشکل ها در ارتباط ارگانیک با هم راه های پیوستن به یکدیگر و ایجاد تشکل سراسری را بکاوند و در این راستا کوشش کنند. اما واقعیت این است که هم اکنون آمادگی کارگران بیکار و اخراجی یا در معرض بیکاری و اخراج در کارخانه های بحرانی و تعطیل یا در شرف تعطیل (مثل نیشکر هفت تپه) برای سازمان یابی بیشتر از کارگران شاغل (به ویژه کارگران رسمی) است، چرا که کارگران شاغل هرچه باشد شغلی دارند حال آن که کارگران بیکار و اخراجی یا آن ها که در معرض اخراج و بیکاری هستند حتی از کار قراردادی و پیمانی نیز محروم شده اند. سفره نان این کارگران خالی تر از سفره کارگران دیگر است، و خانواده هایشان به مرز طلاق و از هم پاشیدگی و خودکشی نزدیک ترند و در موارد زیادی هم این مرز را درنور دیده اند. این واقعیت می تواند زمینه ساز ایجاد یک شبکه سراسری از کارگران فعال این کارخانه ها باشد. مرتبط کردن این کارگران فعال در جهت ایجاد یک شبکه سراسری و در عین حال طلب حمایت کارگران شاغل از این شبکه کارگران بیکار و اخراجی- کارهایی که خود می تواند زمینه ساز ایجاد هیئت موسس تشکل سراسری و ضدسرمایه داری طبقه کارگر باشد- وظیفه ای است که دست فعالان کارگری را می بوسد. مطالباتی که می تواند محور ایجاد این شبکه سراسری باشد به نظر من عبارت اند از:

- بیمه بیکاری برای تمام افراد آماده کار، که نباید کمتر از حداقل دستمزد کارگران شاغل باشد.

- بازگشت به کار و ایجاد اشتغال برای کارگران بیکار و اخراجی

- لغو قراردادهای موقت

- کنترل کارگری و اداره کارخانه هایی که به هر دلیل تعطیل شده یا در شرف تعطیل اند.

سامانی

۱۳۸۷/۱/۲۵

کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (منطقه تهران)